

حضرت امام حسین علیه السلام

نام شریف : حسین

کنیه شریف : ابو عبدالله

لقب شریف : خامس آل عبا ، سبط ، شهید ، وفی ، زکی

پدر گرامی : حضرت علی بن ابی طالب (ع)

مادر مکرمه : حضرت فاطمه (س)

تاریخ ولادت : شنبه سوم شعبان ، سال چهارم هجری

مکان ولادت : مدینه

مدت عمر شریف : ۵۷ سال

قاتل : صالح بن وهب مزنی ، سنان بن انس و شمر بن ذی الجوشن (لعنت خدا بر آنها)

زمان شهادت : جمعه دهم محرم ، سال ۶۱ هجری

مکان شهادت و دفن : کربلا

ولادت

میلاد بابرکت حضرت ابی عبدالله الحسین (ع)، دومین فرزند امام علی (ع) و فاطمه زهرا (س) بنا بر مشهور، روز سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه بوده است.

چون خبر ولادتش به پیامبر گرامی اسلام (ص) رسید، به حضرت علی (ع) و فاطمه فرمود تا کودکش را بیاورد. اسماء او را در پارچه ای سفید پیچید و خدمت رسول اکرم (ص) برد، آن گرامی به گوش راست او اذان و به گوش چپ او اقامه گفت.

به روزهای اول یا هفتمین روز ولادت با سعادتش، امین وحی الهی، جبرئیل، فرود آمد و گفت: ((سلام خداوند بر تو باد ای رسول خدا، این نوزاد را به نام پسر کوچک هارون (شعیر) چون علی برای تو بسان هارون که به عربی (حسین) خوانده می شود. نام بگذار)).

و به این ترتیب نام پر عظمت ((حسین)) از جانب پروردگار، برای دومین فرزند فاطمه (س) انتخاب شد.

روز هفتم ولادتش، گوسفندی را برای ایشان کشتند و سر آن حضرت را تراشیدند و هم وزن موی سر او را به عنوان عقیقه نقره صدقه دادند.

پس از ولادت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نام وی را ((حسین)) گذاشت، آن گاه او را بوسید و گریست و فرمود: ((تو را مصیبتی عظیم در پیش است، خداوندا! کشنده او را لعنت کن.))

((اسماء بنت عمیس)) می گوید: وقتی امام حسین (ع) متولد شد رسول خدا (ص) آمد فرمود: اسما! پسر من بیاور من کودک را در پارچه سفیدی پیچیدم و به حضرت دادم.

حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و بعد در حالی که او را در دامن خود گذاشته بود، گریست.

گفتم : پدر و مادرم فدایت چرا گریه می کنی ؟

فرمود برای این پسر م .

گفتم : او در همین ساعت متولد شده و تو برایش گریه می کنی ؟

فرمود : آری ای اسماء ، گروه سرکشی او را می کشند و خدا شفاعتم را نصیبتان نکند .

بعد فرمود : این خبر را به فاطمه نرسان که تازه فرزندش به دنیا آمده .

مسعودی می نویسد : امام حسین (ع) مدت هفت سال با رسول خدا (ص) بود و در این مدت ، آن

حضرت خود متصدی غذا دادن و علم و ادب آموختن به اما حسین (ع) بود .

شدت علاقه پیامبر اکرم (ص) به حسین (ع) به قدری بود که کوچکترین ناراحتی او را نمیتوانست

تحمل کند .

روزی پیامبر از در خانه فاطمه (س) می گذشت ، صدای گریه حسین را شنید ، وارد خانه شد و

به دخترش فرمود : مگر نمی دانی که گریه حسین در من چقدر مؤثر است ، آن گاه طفل را بوسید

و گفت : ((خداوند ! من این کودک را دوست دارم تو نیز او را دوست مدار .))

((حسین منی و انا من حسین ، احب الله من احب حسینا سبط من الاسباط))

یعنی : ((حسین از من است و من از حسینم ، خداوند دوست دارد کسی را که حسین را دوست

میدارد ، حسین سبطی از اسباط است)) .

مقام امام حسن و امام حسین (ع) در دوران کودکی

از نشانه های روشن اوج کمال حسن و حسین (علیهما السلام) آیات قرآنی است که در شأن

آنان به خاطر کردار نیکشان بر پیامبر (صلی الله علی و آله و سلم) نازل گردید . با اینکه خردسال

بودند و نظیر آن مورد هیچ کسی نازل نشده است .

خداوند در قرآن می فرماید :

((ويطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيماً و اسيراً انما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء و لا شكوراً انا نخاف من ربنا يوماً عبوراً ساقمطريراً فوقهم الله شر ذلك ذلك اليوم ولقيم ولقيهم نصره و سروراً . وجزاهم بما صبروا جنة و حريراً))

((آنان [پیامبر ، علی ، فاطمه ، حسن و حسین (علیهم السلام)] غذای خود را به خاطر دوستی خدا ، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند (و می گویند) ما شما را در راه خدا طعام می دهیم ، از شما را در راه خدا طعام می دهیم ، از شما نه پاداشی می خواهیم و نه سپاسگزاری ، بی گمان ما از پروردگاران می ترسیم در روزی گرفته روی پریشان باشد ، پس خداوند آنان را از شر آن روز نگاه داشت و آنان را شاد و خرم نمود و به خاطر صبر و شکیبایشان ، خداوند بهشت و لباس حریر بهشتی را به آنان پاداش داد .))

این گفتار خداوند ، شامل حال حسن و حسین (علیهما السلام) همراه پدر و مادرشان شد و در ضمن بیانگر گفتار آن دو بزرگوار و حالت درونی آنان است و این دو (گفتار ، و حالت معنوی) نشانگر آشکار امامت و حجت بزرگ حسن و حسین (علیهما السلام) بر مردم می باشد . و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با صراحت به امامت امام (ابنای هذان امامان قاما و قعدا ؛ این دو پسرانم ، دو امام هستند خواه بپاخیزند (و بجنگند) و خواه بنشینند (و صلح کنند) .)) گویند سلمان می گفت از پیامبر (ص) شنیدم در باره حسن و حسین (علیهما السلام) می فرمود : ((اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من احبهما)) .

((خدایا ! من حسن و حسین (علیهما السلام) را دوست دارم پس آنان را دوست بدار و نیز دوست بدار آن کسی را که آنان را دوست دارد .)) و نیز فرمود : ((کسی که حسن و حسین (علیهما السلام) را دوست بدارد ، او را دوست دارم و کسی را که من دوست دارم خداوند او را دوست دارد و کسی را که خداوند دوست بدارد او را وارد بهشت می کند و هر آن کس که حسن و حسین (علیهما السلام) را دشمن دارد ، من او را

دشمن دارم و کسی را که من دشمن بدارم ، خداوند او را دشمن بدارد و کسی را که خداوند دشمن دارد او را داخل آتش همیشگی دوزخ گرداند .))
و نیز فرمود : ((این دو فرزندم ، دو گل خوشبوی من هستند .))

سلمان فارسی می گوید :

دیدم که رسول خدا (ص) حسین (ع) را بر زانوی خویش نهاده او را می بوسید و می فرمود :
((تو بزرگوار و پسر بزرگوار و پدر بزرگوارانی ، تو امام و پسر امام و پدر امامان هستی ، تو حجت خدا و پسر حجت خدا و پدر حجتهای خدایی که نه نفرند و خاتم ایشان ، قائم ایشان (امام زمان "عج") می باشد)) .

((ابو هریره)) که از مزدوران معاویه و از دشمنان خاندان امامت است ، در عین حال اعتراف می کند که :

رسول اکرم را دیدم که حسن و حسین را بر شانه های خویش نشانده بود و به سوی ما می آمد ، وقتی به ما رسید فرمود هر کس این دو فرزندم را دوست بدارد مرا دوست داشته ، و هر که با آنان دشمنی ورزد با من دشمنی نموده است .

((ابن مسعود)) نقل می کند : ((رسول خدا (ص) نماز می خواند (دیدم) حسن و حسین آمدند و بر پشت رسول خدا (در سجده) سوار شدند وقتی رسول خدا (ص) سر از سجده برداشت آنان را آرام گرفت و به زمین گذارد ، وقتی به سجده دوم رفت ، باز آنان با هم بر پشت آن حضرت سوار شدند . پس از نماز ، رسول خدا (ص) یکی را بر زانوی راست و دیگری را بر زانوی چپ گذارد و فرمود : ((من احبنی فلیحب هذین ؛ کسی که مرا دوست بدارد ، باید این دو را دوست بدارد)) .

امام صادق (ع) نقل کرد که امام حسن (ع) به اصحاب خود فرمود : ((خداوند دارای دو شهر است؛ یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب است ، خداوند در این دو شهر ، افرادی را آفریده

که هرگز فکر نافرمانی از خدا نکرده اند، شوگند به خدا! در میان این دو شهر و در خود آن دو شهر، برای خداوند غیر از من و برادرم حسین (ع) هیچ کس حجت بر بندگانش نیست)).

و نظیر این روایت از امام حسین (ع) نقاشده که در روز عاشورا به پیروان این زیاد فرمود:
(چرا شما برای جنگ با من همدست شده اید، بدانید که شوگند به خدا اگر مرا بکشید یقیناً آن

کس را حجت خدا بر شماست کشته اید و سگند به خدا بین "جابر سا" (یعنی در همه دنیا) پسر خداوند در تربت ایشان شفا، و در داخل حرم امام حسین (ع) استجابت دعا را قرار داده است.

پیامبر (ص) در حقش فرمود: احب الله من احب حسنا

یعنی: خداوند دوست میدارد کسی را که حسین را دوست بدارد. پیامبر (ص) در حق او و برادر گرامی اش اما حسن (ع) فرمود: دو فرزند من حسن و حسین پیشوایان امت می باشند خواه زمان امور به دست بگیرند و یا نگیرند. پیغمبری که خداوند به وسیله او بر شما احتجاج کند، غیر از من نیست.))

منظور امام حسین (ع) از "جابلقا" و "جابر سا" همان دو شهر (در مشرق و مغرب) است که در کلام حسن (ع) آمده بود.

فضائل امام حسین (ع)

حسین بن علی (ع) نمونه کامل یک انسان برجسته و متشخص بود و نام حسین در اذهان، همراه با شجاعت و ظلم ستیزی و جوش و خروش بر ضد هر گونه ستم و تبعیض است.

با نگاهی اجمالی به ۵۶ سال زندگی سراسر خداخواهی و خداجویی حسین (ع)، در می یابیم که همواره وقت او به پاکدامنی و بندگی و نشر رسالت احمدی و مفاهیم عمیقی والاتر از درک و دید ما گذشته است. جنابش به نماز و نیایش با پروردگار و خواندن قرآن و دعا و استغفار علاقه بسیاری و حتی در آخرین شب داشت. گاهی در شبانه روز صدها رکعت نماز می خواند.

در زندگی دست از نیاز و دعا برداشتن و از دشمنان مهلت خواست تا بتواند با خدای خویش به خلوت بنشیند و فرمود: ((خدای می داند که من نماز و تلاوت قرآن و دعای زیاد و استغفار را دوست دارم)) .

((ابن اثیر)) می نویسد :

حسین (ع) بسیار روزه می گرفت و نماز می گزارد و به حج می رفت و صدقه می داد و همه کارهای پسندیده را انجام می داد .

شخصیت حسین بن علی (ع) آنچنان بلند و دور از دسترس و پر شکوه بود که وقتی با برادرش امام مجتبی (ع) پیاده به کعبه می رفتند ، همه بزرگان و شخصیت‌های اسلامی به احترامشان از مرکب پیاده شده ، همراه آنان راه می پیمودند .

روزی از محلی عبور می فرمود ، عده ای از فقرا بر عباهای پهن شده شان نشسته بودند و نان پاره های خشکی می خوردند ، امام حسین (ع) می گذشت که تعارفش کردند و او هم پذیرفت ، نشست و تناول فرمود و آن گاه بیان داشت : ((ان الله لا يحب المتكبرين)) ، خداوند متکبران را دوست نمی دارد .

سپس فرمود : ((من دعوت شما را اجابت کردم ، شما هم دعوت مرا اجابت کنید .))

آنها هم دعوت آن حضرت را پذیرفتند و همراه جنابش به منزل رفتند .

حضرت دستور داد هر چه در خانه موجود است به ضیافتشان بیاورند ، و بدین ترتیب پذیرایی گرمی از آنان به عمل آمد ، و نیز درس تواضع و انسان دوستی را با عمل خویش به جامعه آموخت .

((شعیب بن عبدالرحمن خزاعی)) می گوید : ((چون حسین بن علی (ع) به شهادت رسید ، بر

پشت مبارکش آثار پینه مشاهده کردند ، علتش را از امام زین العابدین (ع) پرسیدند ، فرمود : این

پینه ها اثر کیسه های غذایی است که پدرم شبها به دوش می کشید و به خانه زنهای شوهر مرده و کودکان یتیم و فقرا می رسانید)).

از امام حسین (ع) پرسیدند: یا ابن رسول الله روزگار را چگونه می گذرانی؟ فرمودند:

((روزگار را در حالی می گذرانم که پروردگار بزرگ ناظر بر اعمال من است و آتش جهنم را در

پیش روی خود مشاهده می کنم. مرگ در تعقیب من است و از گیر حساب بازپسین رهایی ندارم

و در گرو اعمال خویشتن می باشم. آنچه دلم بخواهد، نمی شود و قدرت دفع مکروهی از

خویشتن ندارم. کارها در دست دیگری است، اگر اراده کند غذا بم فرماید و اگر بخواهد، مورد

عفوم قرار می دهد. بنا بر این کدام مسکین است که از من درمانده تر باشد؟))

مردی از انصار خدمت حضرتش آمد که چیزی از او درخواست نماید. حضرت به او فرمود:

((ای برادر انصار، خویشتن را از ذلت درخواست حفظ کن و احتیاج خود را در رقعہ ای از

کاغذ بنویس که انشاءالله چیزی از ما دریافت خواهی نمود که شاد شوی)).

سپس مرد انصار برای حضرت نوشت: ((یا ابا عبدالله، فلان شخصی پانصد دینار از من طلب دارد

که بر من اصرار بسیار می ورزد، با او صحبت بفرمایید که تا چیزی دستم می آید به من مهلت

بدهد.))

همین که حضرت رقعہ را خواند، وارد منزل شد و کیسه ای بیرون آورد که مبلغ یکهزار دینار در

آن بود، حضرت به او فرمود از پانصد دینار آن بدهی است را بپرداز و با پانصد دینار باقی مانده،

امور زندگی را رو به راه کن و هیچگاه انتظار رفع نیازمندی نداشته باش مگر از سه کس:

مردی با ایمان و متدین، یا شخصی جوانمرد، یا مردی شریف و دارای اصل و نسب. اما مرد با

دین و ایمان از ترس دینش تو را نا امید نمی سازد. اما شخص جوانمرد، او نیز از جوانمردی

خود حیا می کند که تو را رد نماید. و اما افراد اصیل و نجیب می دانند که تو برای برآمدن نیازت

آبروی خویش را در گرو احسان او گذاشته ای ، نجابت او نمی گذارد که دست خالی برگردی و روی تو را به زمین نخواهد انداخت .))

روزی عربی نزد امام حسین (ع) آمده عرض کرد : ای پسر رسول خدا ! من ضامن شده ام دیه ای را بپردازم ولی توان پرداخت آن را ندارم با خود فکر کردم از کریم ترین مردم کمک می گیرم و از آل محمد (ص) کریم تر نیافتم .

فرمود: سه مسئله از تو می پرسم ، اگر یکی را پاسخ دهی یک سوم دیه را به تو می دهم و اگر دو مسئله را جواب دهی دو سوم آن را می پردازم و اگر همه را پاسخ دهی تمام آن را میدهم .
عرض کرد : ای پسر رسول خدا (ص) آیا چون تویی که اهل علم و شرفی از کسی مثل من سؤال می کند فرمود : آری از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود : بخشش باید به اندازه معرفت باشد .

مرد عرب گفت : هر چه می خواهی بپرس اگر بدانم جواب می دهم و گرنه از شما یاد می گیرم .
فرمود : چه کاری برتر از همه کارهاست ؟

گفت : ایمان به خدا

فرمود راه نجات از هلاکت چیست ؟

گفت : اعتماد به خدا

فرمود : زینت مرد چیست ؟

گفت : دانشی توأم با بردباری

فرمود : اگر نداشت ؟

گفت : ثروتی همراه با جوانمردی

فرمود : اگر نداشت ؟

گفت : فقری توأم با صبر

فرمود : و اگر نداشت ؟

گفت : صاعقه ای که از آسمان بیاید و او را بسوزاند که سزاوار شوختن است .

حضرت خندید و کیسه ای حاوی هزار دینار به وی داد و انگشتر خود را که نگینی ارزش دویست

درهم داشت به او داد و فرمود : این طلا را به طلبکاران بده و این انگشتر را در امر زندگی خود

صرف کن .

عرب مال را گرفت و می گفت : ((الله اعلم حيث يعجل رسالته)) یعنی : خدا بهتر می داند

رسالت خویش را در کجا قرار دهد .

امامت امام حسین (ع)

پس از شهادت حضرت علی (ع) ، به فرموده رسول خدا (ص) و وصیت امیر المؤمنین (ع) امامت

و رهبری شیعیان به حسن بن علی (ع) ، فرزند بزرگ امیر المؤمنین (ع) ، منتقل گشت و بر همه

مردن واجب و لازم آمد که به فرامین و پیشوایشان امام حسن (ع) گوش فرا دهند .

امام حسین (ع) که دست پرورده وحی محمدی و ولایت علوی بود ، همراه و همکار و

همفکری برادرش بود . چنان که وقتی بنا بر مصالح اسلام و جامعه مسلمانان و به دستور خداوند

بزرگ ، امام حسن (ع) مجبور شد که با معاویه صلح کند و آن همه ناراحتیها را تحمل نماید ، امام

حسین (ع) شریک رنجهای برادر بود و چون می دانست که این صلح به صلاح اسلام و مسلمین

است .

چون امام حسن (ع) از دنیا رحلت فرمود ، به گفته رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) و وصیت

حسن بن علی (ع) امامت و رهبری شیعیان به امام حسین (ع) یازده سال به طول انجامید که

حدود ده سال آن در زمان خلافت معاویه بود .

امام حسین (ع) می دید که معاویه با اتکا به قدرت اسلام ، بر مسند حکومت اسلام به ناحق تکیه

زده ، سخت مشغول تخریب اساس جامعه اسلامی و قوانین خداوند است و از این حکومت

پوشالی مخرب به سختی زنج می برد، ولی بنا به شرایط زمان نمی توانست تا او را از جایگاه حکومت اسلامی پایین بگشد، چنانچه برادرش امام حسن (ع) نیز وضعی مشابه او داشت. روش امام حسین (ع) در این دوران، همانند روش برادرش امام حسن (ع) پس از برقراری صلح با معاویه بود که با ترک جنگ و خودداری زندگی می کرد، اتخاذ اینگونه روش در برهه ای از زمان به پیروی از روش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.

امام حسین (ع) می دانست اگر تصمیمش را آشکار سازد و به سازندگی قدرت پردازد، پیش از هر جنبش و حرکت مفیدی به قتلش می رسانند، ناچار صبر را پیشه ساخت زیرا اگر بر می خاست، پیش از اقدام کشته می شد، و از این کشته شدن هیچ نتیجه ای گرفته نمی شد. بنا براین تا معاویه زنده بود، چون برادر زیست و علم مخالفت های بزرگ نیفروخت، جز آن که گاهی محیط و حرکات و اعمال معاویه را بر باد انتقاد می گرفت و مردم را به آینده نزدیک امیدوار می ساخت که اقدام مؤثری خواهد نمود. در تمام طول مدتی که معاویه از مردم برای ولایت عهدی یزید، بیعت می گرفت، امام حسین (ع) به شدت با او مخالفت کرد و هرگز تن به بیعت یزید نداد و ولی عهدی او را نپذیرفت و حتی گاهی سخنانی تند به معاویه گفت و یا نامه ای کوبنده برای او نوشت.

معاویه هم در بیعت گرفتن برای یزید، به او اصراری نکرد و امام (ع) همچنین بود و ماند تا معاویه در گذشت.

هنگامی که معاویه از دنیا رفت و دوران صلح (آتش بس) که مانع آن بود تا امام حسین (ع) مردم را به امامت خود دعوت نماید به پایان رسید.

در محدوده توان و امکانات خود، مسأله رهبری خود را آشکار ساخت و در هر فرصتی برای آگاهی بخشی به نا آگاهانه استفاده نمود و رفته رفته یارانی به گرد او آمدند، آنگاه آن حضرت مردم را به جهاد و نبرد (با سلطنت یزید و بنی امیه) دعوت نمود و آماده جنگ شد.

یزید که فردی فاسد و شرابخوار و مخالف با اسلام بود نامه ای به حاکم مدینه نوشت و به او دستور داد که امام حسین (ع) برای یزید بیعت بگیرد و اگر حاضر نشد او را به قتل برساند .

امام حسین (ع) در پاسخ چنین فرمود :

((انا لله و انا اليه راجعون و علی الا سلام السلام اذا بليت الامه براع مثل یزید))

آن گاه که افرادی چون یزید ، ((شرابخوار و قمارباز و بی ایمان و نا پاک که حتی ظاهر اسلام را هم مراعات نمی کند) بر مسند حکومت اسلامی بنشینند ، باید فاتحه اسلام را خواند . (زیرا این گونه زمامدارها با نیروی اسلام و به نام اسلام ، اسلام را از بین می برند .)

امام حسین (ع) می دانست اینک که حکومت یزید را به رسمیت نشناخته است ، اگر در مدینه بماند به قتلش می رسانند ، لذا به امر پروردگار شبانه و مخفی از مدینه به سوی مکه حرکت کرد . آمدن آن حضرت به مکه ، همراه با سرباز زدن او از بیعت یزید ، در بین مردم مکه و مدینه انتشار یافت .

امام حسین (ع) از همان شبی که از مدینه بیرون آمد و در تمام مدتی که در مکه اقامت گزید و در طول راه مکه به کربلا ، تا هنگام شهادت ، گاهی به اشاره اعلان می داشت که : ((مقصود من از حرکت ، روا ساختن حکومت ضد اسلامی یزید و صراحت ، بر پا داشتن امر به معروف و نهی از منکر و ایستادگی در برابر ظلم و ستمگری است و جز حمایت قرآن و زنده داشتن دین محمدی هدفی ندارم .))

امام (ع) که حاضر به بیعت کردن با یزید نبود با خانواده خود از مدینه به مکه رفتند . در این هنگام مردم کوفه که از مرگ معاویه با خبر شده بودند نامه های زیادی برای امام حسین (ع) نوشتند و از او خواستند تا به عراق و کوفه بیاید . امام حسین (ع) نیز مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد . ابتدا هزاران نفر از مردم کوفه با مسلم بن عقیل همراه شدند . اما با ورود عبیدالله بن زیاد

که از طرف یزید به حکومت کوفه گمارده شده بود و بسیار حيله گر و بی رحم بود ، مردم کوفه فریب اقدامات او را خورده و پیمان شکنی کردند و مسلم را تنها گذاشتند .
در نتیجه عیدالله ، مسلم بن عقیل را دستگیر نمود و به شهادت رسانید . هنگامی که در ابتدا مردم کوفه با مسلم بیعت کردند ، مسلم نامه ای به امام حسین (ع) نوشت و به ایشان اطلاع داد که به کوفه بیاید . امام حسین (ع) با خانواده و یاران خود به طرف کوفه حرکت کرد و در نزدیکی کوفه بود که خبر پیمان شکنی مردم کوفه و شهادت مسلم را آوردند . عیدالله بن زیاد که با شهادت که با شهادت مسلم بر اوضاع کوفه تسلط پیدا کرده بود حر بن یزید ریاحی را برای زیر نظر گرفتن امام حسین (ع) و همراهانش فرستاد . و سپس عمر بن سعد را با سی هزار نفر به کربلا اعزام نمود . او به عمر بن سعد وعده داده بود که اگر امام حسین (ع) را به شهادت برساند او را حاکم ری خواهد کرد .

ورود اما حسین (ع) و یارانش به سرزمین کربلا

هر چند اما حسین (ع) کوفیان را به خوبی می شناخت و بی وفایی و بی دینی شان ورا در زمان حکومت پدر و برادر دیده بود و می دانست به گفته ها و بیعت شان با مسلم نمی توان اعتماد کرد ، ولیکن برای اتمام حجت و اجرای اوامر پروردگار تصمیم گرفت که به سوی کوفه حرکت کند .

در بین راه خبر شهادت مسلم به امام حسین (ع) رسید و امام در سر دو راهی کوفه و کربلا بود که حربن یزید ریاحی با سواران خود راه را بر امام حسین (ع) بستند و گفتند نمی توانی بسوی کوفه بروی .

امام فرمود : شما به مردم کوفه خبر دهید که حسین بن علی به دعوت شما آمد ولی ما او را راه ندادیم .

حر مأمور بود امام حسین (ع) را تحت الحفظ به کوفه برده به عیدالله تحویل دهد ، ولی خود سعی می کرد نسبت به حضرت بی احترامی نکند ، مثلاً وقتی حضرت از او پرسیدند : می خواهی با اصحاب خود جداگانه نماز بخوانی یا در نماز ما شرکت می کنی ، عرض کرد : در نماز شما شرکت می کنیم .

در جای دیگر هنگامی که امام از او ناراحت شد و فرمود : مادرت به عزایت بنشیند ، گفت : اگر فرد دیگری این جمله را می گفت حتماً نام مادرش را می بردم ، ولی مادر تو فاطمه جز با نیکی و احترام نمی توانم یاد کنم .

حر مأمور به جنگ نبود ، به همین جهت وقتی دریافت که امام تن به ذلت نخواهد داد و همراه او به کوفه نخواهد رفت و خود نیز اجازه نداشت او را رها کند ، تا چنانچه حضرت توانست به مدینه بر گردد ، از حضرت خواست به راهی رود که نه به کوفه برسد نه به مدینه ختم شود ، تا او بتواند از ابن زیاد کسب تکلیف کند .

امام تقاضای حر را پذیرفت و به سمت چپ حرکت کرد و این همان راهی بود که با چند منزل به کربلا می رسید .

امام راه دیگری را که به سوی سرزمین نینوا بود پیش گرفت که همان سرزمین کربلا بود . امام فرمود : اینجا سرزمین کربلا است و اینجا محل شهادت ما می باشد . سپس امام برای اصحاب

خود سخنرانی کردند و پس از حمد و ثنا به درگاه قادر یکتا فرمودند : ((خود می بینید چه مصیبتی بر ما نازل شده ، دنیا دگرگون و نا خوشایند شده ، نیکی ها و فضیلت ها روی گردان شده و چون شتری سبک بار از میان مارخت بر بسته است از زندگی دنیا جز اندکی همانند ته مانده ظرف آب باقی نمانده ، زندگی ، سخت ننگین و چون چراگاهی سنگلاخ بی ارزش شده آیا نمی بینید کسی به حق عمل نمی کند و از باطل روی گردان نیست در چنین شرایطی مؤمن باید از این زندگی دل

کند ، مشتاق زیارت پروردگارش باشد که من در این محیط ننگین ، مرگ را خبر سعادت و خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز رنج و دل آزرگی نمی بینم .))

هنگامی که سخنان ام به اینجا رسید ، ((زهیر بن قین)) به پا خاست بهمائندگی از طرف اصحاب عرض کرد : ((ای زاده رسول خدا (ص) ! سخنان را شنیدیم ، اگر در دنیا ابدی می بود و ما جاودانه در آن می ماندیم باز هم جنگ در رکاب تو بر آن ترجیح می دادیم)) .

سپس یاران دیگر امام حسین (ع) سخن گفتند که امام را تنها نمی گذارند و گفتند که امیدواریم تا درقیامت جد بزرگوار تو ما را شفاعت فرمایند .

بسیاری از همراهان امام حسین (ع) که خبر پیمان شکنی کوفیان را شنیده و سخنان اما حسین (ع) که بیعت خود را از همراهان خود برداشته بود ، موجب شد که بسیاری از آنان با شنیدن این سخنان پراکنده شوند و تنها کسانی در میان یاران حضرت باقی ماندند که از مکه به کاروان امام (ع) پیوسته بودند .

خبر اقامت امام حسین (ع) در کربلا به کوفه رسید ابن زیاد با خود می اندیشید چه کسی حاضر می شود این ننگ را بپذیرد و با پسر پیامبر وارد جنگ شود .

ابن زیاد به کسی فکر می کرد که فرماندهی سپاه را بپذیرد عمر سعد را به خاطر آورد همان کسحجی که به تازگی فرمانداری ری را گرفته بود و برای حفظ آن به هر پستی و ذلتی تن می داد به یاد آورد روز شهادت مسلم ، عمر بن سعد به چه رذالتی اسرار مسلم را فاش کرده بود مسلو به او اعتماد کرد و درواپسین لحظات حیات به او چند وصیت کرد ، ولی او بدون این که ابن زیاد بخواهد ، از روی چاپلوسی همه را برای او باز گفته بود این عمل چنان زشت می نمود که ابن زیاد نیز نیز به او طعنه زد ، گفت : امین خیانت نمی کند ، ولی گاهی مردم خائنی را امین می پندارند)) .

ابن زیاد دریافت که مناسب ترین مهره را برای این پیکار پیدا کرده است ، فوراً او را احضار کرد .

ابن سعد نخست عذر خواست، ولی ابن زیاد که نقطه ضعف او را می دانست گفت: مانعی ندارد اگر نمی خواهی این کار را قبول کنی، حکم فرمانداری را پس بده. عمر گفت امشب را به من مهلت بده تا فکر کنم.

وی با هر کس مشورت کرد او از این کار بر حذر داشت، ولی فردا صبح خود به قصر ابن زیاد رفت و با چهار هزار سرباز راهی کربلا شد.

عمر سعد با همراهان وارد کربلا شد و ابن زیاد پی در پی برای او نیرو می فرستاد.

در روز ششم محرم لشکری بیست و دو هزار نفره تحت فرمان داشت روز هفتم از عبید الله نامه ای دریافت کرد که دستور داده بود نگذارند امام حسین (ع) و یارانش از آب فرات استفاده کنند. ابن سعد شخصی به نام ((عمرو بن حجاج زبیدی)) را به فرماندهی سپاهی بر رودخانه فرات گمارد و از آن روز آب در خیمه گاه امام کمیاب شد.

امام حسین (ع) وقتی مشاهده کرد آب در خیمه ها کمیاب شده، برادرش عباس را به فرماندهی سی سوار و ده پیاده مأمور تهیه آب کرد. ((هلال بن نافع حملی)) پیشاپیش پیادگان حرکت می کرد عمر و بن حجاج پرسید کیستی؟

گفت: من نافعم و آمده ام از این آب که تو ما را محروم کرده ای بنوشم عمر گفت: بنوش گوارایت باد.

هلال گفت: وای بر تو! چگونه بنوشم در حالی که حسین و همراهانش تشنه اند.

گفت: می دانم ولی ما مأموریم نگذاریم دست او به آب برسد.

هلال به اصحابش گفت وارد آب شوند و عمر نیز به لشکرش دستور مقابله داد جنگ سختی در گرفت سواران می جنگیدند و پیادگان مشکها را آب می کردند.

عده ای از یاران عمر و حجاج به هلاکت رسیدند و یاران اما با بیست مشک پر از آب به خیمه ها برگشتند و اینجا بود که حضرت عباس را ((سقا)) لقب دادند.

عصر روز نهم محرم ، عمر بن سعد با سپاه خویش به سوی اردوی امام تاخت ، امام (ع) برادرش جناب عباس را فرستاد تا از هدف آنها با خبر شود .

گفتند : دستور رسیده اگر تسلیم حکم عید الله نشوید با شما بجنگم .

فرمود : صبر کنید تا پیام شما را به ابا عبدالله(ع) برسانم و خود برگشت و آنچه را از آن مردم شنیده بود با امام باز گفت .

حضرت فرمود : ((بر گرد و اگر توانستی تا فردا مهلت بگیر باشد که امشب نماز بخوانیم و دعا کنیم و از پروردگاران آرزو بخواهیم خداوند خود می داند که من چقدر نماز و قرآن و دعا و اسغفار را دوست می دارم)) .

عباس با پیام امام در مقابل لشکر ایستاد ، ابن سعد رو به شمر گفت :

چه می گویی ؟

شمر گفت : نمی دانم ، فرمانده تو هستی .

عمرو بن حجاج زبیدی گفت : سبحان الله ! به خدا لگر لشکر کفار از ما چنین تقاضایی می کرد شایسته بود قبول کنیم .

قیس ابن اشعث گفت : تقاضای ایشان را قبول کن ! به خدا فردا صبح پیش از تو در میدان مبارزه آماده می شوند .

شب دهم محرم ، نزدیک مغرب امام حسین (ع) اصحابش را جمع کرد و در جمع ایشان خطبه ای خواند و فرمود :

((خداوند را ستایش می کنم به بهترین ستایش ها و در گشایش و سختی او را سپاس می گویم که ما را با نبوت احترام کردی و قرآنمان آموختی و در دین آگاهی دادی و به ما قلب و شنوایی

عنایت کردی ، پس ما را در زمره شکر گزاران قرار ده اما بعد ، من یارانی بهتر و باوفاتر از یاران

خود و خانواده ای نیکوکارتر از خانواده خویش نمی شناسم ، خدا از جانب من پاداش نیکتان دهد.

من گمان می کنم کار ما با این مردم به جنگ و ستیز می کشد ، بنابراین شما را مرخص می کنم و بیعت خویش از گردن شما بر می دارم همه بروید اکنون شب است و پرده تاریکی همه چیز را پوشانده هرکدام دست یک از اهل بیت مرا بگیرید و در تاریکی شب پراکنده شوید و مرا با این قوم به حال خود رها کنید ، اینان جز با من با کسی کاری ندارند)) .

چون سخنان امام به اینجا رسید ، برادران ، پسران ، برادر زادگان و خواهر زادگانش به سخن آمده و گفتند برای چه این کار را بکنیم ؟
برای این که بعد از تو زنده بمانیم ؟
خدا آن روز را نیاورد .

قبل از همه عباس (ع) پسر امیرالمؤمنین (ع) سخن گفت و بعد دیگران به پیروی از او سخنانی به این مضمون گفتند .

صبح روز دهم محرم ، امام حسین (ع) اصحابش را برای نبرد آماده کرد نیروی حضرت از سی و دو نفر سوار و چهل نفر پیاده تشکیل می شد . حضرت زهیر ، را در جناح راست لشکر و حیب بن مظاهر را در جناح چپ لشکر قرار داد و پرچم اصلی را به برادرش عباس داد .
خیمه ها پیش سر سپاه قرار گرفته بود در خندقی که شبانه در پشت خیمه ها کنده بودند مقداری هیزم ریختند و آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت سر به خیمه ها حمله کند .

آنگاه حضرت خود وارد خیمه مخصوصی شد و نظافت کرد و چون بیرون آمد بر مرکب خو نشست ، قرآنی به دست گرفت و جنگ آغاز شد .
حضرت دست به دعا گشود :

((بار الها ! تو در هر غم و اندوه پناهگاه و در هر گرفتاری امید منی و در هر حادثه ای که برایم پیش آید تو تکیه گاه و سلاح منی چه بسیار غمهایی که دل را ضعیف می کند و راه هر چاره

می بندند ، گرفتاری هایی که با دیدن آنها دوستان رهایت می کنند و دشمنان شادکامی پیشه می کنند .

من از دیگران قطع امید کردم و آنها را به درگاه تو آوردم و از آنها به تو شکایت کردم و تو آنها را بر طرف کردی و نجاتم دادی خدایا تو صاحب هر نعمت و آخرین مقصود هر حرکت هستی .))

سخنرانی امام صبح عشورا

ای مردم ! می دانید که من کیستم ؟

به خود باز گردید ، خود را سرزنش کنید ، ببینید کشتن و هتک حرمت من برای شما حلال است؟ و به صلاح شماست ؟

آیا من دختر زاده پیامبر شما و زاده وصی و پسر عموی او ، اولین کسی که به خدا ایمان آورد و رسولش را تصدیق کرد و دین او را پذیرفت نیستم ؟

آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست ؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست ؟

آیا نشنیده اید که پیامبر اکرم به من و برادرم فرمود: ((شما سرور جوانان بهشت هستید؟))

به خدا قسم از زمانی که دانسته ام خدا بر درگجویان خشم می گیرد ، هرگز دروغی نگفته ام اگر این سخن حق را از من باور نمی کنید کسانی در میان شما هستند که به شما خواهند گفت ، از

جابر بن عبدالله انصاری ، ابو سعید خدری ، سهل بن سعد ، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید تا به شما بگویند که این سخن را از رسول خدا شنیده اند . آیا این باعث نمی شود که شما از

ریختن خون من دست بردارید ؟

شمر گفت : خدا را شک و تردید پرستیده باشم اگر بدانم او چه می گوید . حیب بن مظاهر گفت:

به خدا سوگند به نظر من تو خدا را با هفتاد گونه شک و تردید پرستیده ای خدا بر قلیت مهر زده و نمی دانی او چه می گوید .

آنگاه امام فرمود: آیا تردید دارید که من فرزند دختر پیامبر شما هستم؟ به خدا قسم در تمام روی زمین نه در میان شما و نه در جای دیگر جز من دختر زاده ای برای پیامبر نیست.

به من بوگنید آیا خونی گردن می دارید که مطالبه کنید، آیا مالی از شما ضایع کرده ام که آن را بخواهید، آیا به کسی زخمی زده ام که آن را قصاص کنید؟

آنها دیگر با حسین (ع) سخن نگفتند.

حضرت صدا زد: ای شبت بن ربیع! ای حجار ابج! ای قیس بن اشعث! ای زید بن حارث! آیا شما برای نوشتید که من پیامبر.

گفتند: ما ننوشتیم. فرمود: سری خود شما نوشتید، اکنون که مرا نمی خواهید، پس بگذارید باز گردم. قیس بن اشعث گفت: چرا تسلیم پسر عمویت نمی شوی؟

فرمود: نه! به خدا مانند ذلیلان از شما اطاعت نمی کنم و چون بندگان خود را در اختیار شما قرار نمی دهم.

کسانی که امام حسین (ع) با آنها سخن می گفت از آنچه حضرت بیان می کرد به خوبی آگاه بودند و امام نیز می دانست که این سخنان هیچ تأثیری در آنها ندارد و تا خون او را نریزند دست بر نمی دارند. با این حال به اقتضای وظیفه امامتو به منظور اتمام حجت، تا آخرین لحظات عمر شریف خود با آن مردم سخن گفت و بارها موقعیت و منزلت خود را به آنها یادآور شد.

صبح عاشورا حر دید که عمر سعد لشکر خود را برای جنگ آماده می کند رو به او کرد و گفت: راستی تو با این مرد خواهی جنگید؟

گفت: آری به خدا، جنگی که افتادن سرها و پیریدن دست ها کم ترین نتیجه اش باشد. چرا پیشنهاد او را نمی پذیرید.

اگر کار به دست من بود می پذیرفتم ولی امیر تو (ابن زیاد) نپذیرفت. حر از عمر سعد جدا شد و آهسته آهسته خود را به اردوی امام نزدیک کرد و در همان لرزش تمام اندام او را فرا گرفته بود.

((مهجر بن اوس)) به او گفت : من از کار تو ، متحیرم ، به خدا هرگز تو را اینگونه ندیده بودم
اگر از من می پرسیدند شجاع ترین مردم کوفه کیست ، بی تردید تو را نام می بردم .
گفت : خور را بین بهشت و جهنم می بینم ، ولی به خدا قطعه قطعه شوم و آتشم بزنند چیزی را
بر بهشت ترجیح نمی دهم . آنگاه اسب تاخت و خود را به اردوی امام رساند .

هنگامی که خدمت امام رسید ، عرض کرد : من همانم که نگذاشتم تو برگردی و پا به پایت آمدم
تا تورا در اینجا متوقف کردم به خدا گمان نمی کردم اینها پیشنهاد توئ را رد کنند و با تو وارد
جنگ شوند و به خدا اگر می دانستم اینها با تو می جنگند هرگز چنین کاری نمی کردم و اکنون
آمده ام که توبه کنم و با جان خویش یاریت کنم و در مقابل تو جان دهم ، به نظر شما این توبه از
من پذیرفته است ؟

فرمود : آری ، خدا توبه تو را می پذیرد و تو را خواهد بخشید .

آغاز جنگ

ابن سعد که در اشتیاق حرص آلود به فرمانداری مسخ شده بود ، تیری در چله کمان نهاد و بسوی
اردوگاه امام حسین (ع) نشانه رفت و بدون هیچ شرمی رو به لشکر خود گفت : شاهد باشید که
اولین تیر را خود من پرتاب کردم .

نماز ظهر عاشورا

ظهر از راه رسید ((ابو ثمامه صائدی)) خدمت امام حسین (ع) آمد عرض کرد : فدایت شوم یا
اباعبدالله ! دشمن نزدیک و نزدیکتر می شود و تا من زنده ام دستشان به شما نخواهد رسید ، ولی
دوست دارم در حالی به زیارت پروردگار نائل شوم که این نماز را هم به امامت شما به جا آورده
باشم . حضرت نگاهی به آسمان انداخت و فرمود : نماز را یادآوری کردی ، خدا ترا از نمازگزاران
قرار دهد ، آری اول وقت نماز است .

آنگاه فرمود : از لشکر بخواهید دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم حسین بن تمیم فریاد زد : نماز شما قبول نمی شود .

حیب بن مظاهر فرمود : فکر می کنی نماز تو قبول است ، ولی نماز خاندان پیامبر قبول نمی شود؟ حسین به او حمله کرد با هم در آویختند حیب او را بر زمین افکند، ولی اهل کوفه نجاتش دادند .

زهیر و سعد بن عبدالله در جلوی امام ایستادند تا آن حضرت نماز بگذارد نیمی از اصحاب مقابل حضرت صف کشیدند و نیمی دیگر در نماز به او اقتدا کردند و حضرت با اصحاب خود نماز خوف بجا آورد .

گروهی از یاران امام حسین (ع) به شهادت رسیدند لشکر کوفه از سمت فرات به اردوی امام حمله آورد جنگ سختی در گرفت هنگامی که دو لشکر از جنگ دست کشیدند ، مسلم بن عوسجه یار با وفای امام حسین (ع) مجروح بر زمین افتاده بود هنوز رمقی داشت که حضرت با حیب بن

مظاهر بالای سرش رسید فرمود : خدایت رحمت کند ، ای مسلم ! تو به عهد خویش وفا کردی و ما همچنان در انتظاریم ، ولی از عهد خویش دست بر نمی داریم .

حیب بن مظاهر گفت : ای مسلم ! شهادت تو بر من سخت گران است دوست داشتم هر وصیتی داری به من کنی تا به حرمت دینداری و خویشاوندیت انجام دهم ، ولی نمی دانم که من هم به زودی به تو می پیوندم و فرصتی برای عمل به وصیت تو نمی ماند .

مسلم در حالی که به امام حسین (ع) اشاره می کرد گفت : تنها وصیت من این است که تا زنده ای دست از یاری این مرد برداری .

اصحاب سید الشهداء (ع) عهد بسته بودند تا زمانی که حتی یکی از آنها زنده است نگذارند خاندان رسول خدا (ص) به میدان روند و بر این عهد استوار مانند آخرین نفر از اصحاب نیز به شهادت رسید .

پس از شهادت اهل بیت ش ، امام حسین (ع) تنها ماند و هر چه نگاه کرد ، جز زنان و کودکان در اطاف خویش یاوری نیافت در وسط میدان ایستاد و با صدای بلند فرمود : آیا کسی هست که از حرم رسول خدا (ص) دفاع کند ؟

آیا خدا پرستی هست که در مورد ما از خدا بترسد ؟

آیا فریاد رسی هست که به فریاد ما نرسد ؟

آیا کسی هست که به انتظار پاداش الهی ما را یاری کند ؟

و اینجا بود که صدای شیون و زاری از زنان و حرم برخاست .

امام حسین (ع) از میدان به خیمه گاه بازگشت ، بر خیمه ایستاد و فرمود : طفل کوچکم علی را بیاورید تا با او خداحافظی کنم کودک را به حضرت دادند او را در دامن خویش نهاد ، می بوسید و می فرمود : وای بر این قومی که خصم آنها در قیامت جد توست . کودک در دامن پدر آرمیده بود ((حرمله بن کاهل)) گلوی ، او را نشانه گرفت ، تیر در گلوی علی اصغر نشست .

امام حسین (ع) وقتی آخرین سرباز خود را در راه خدا قربانی کرد سوار بر اسب شمشیر بر کشید . امام حسین (ع) در میان میدان همچنان مبارز می طلبید و هر کس به مصاف حضرتش پا می نهاد ، کشته می شد و به این ترتیب شمار زیادی از شجاعان لشکر را در یک نبرد نا برابر په خاک و خون کشید و لشکر که از وجود مردی همآورد او خالی بود ؛ نا جوانمردانه دور زد و به سمت خیام ابا عبدالله (ع) حمله آورد .

حضرت فریاد بر آورد : وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان ! اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید ، لااقل در این دنیا آزاده باشید ، اگر چنانکه می گوئید عرب هستید چون گذشتگان خود باشید .

دشمنان حضرت را محاصره کردند و از هر طرف بر او هجوم بردند حضرت به آنها حمله می کرد و از چپ و راست می گریختند .

امام حسین (ع) از کثرت زخم ناتوان شده بود دست از جنگ کشید و در جای خود ایستاد پیکر شریفش از تیر و نیزه و شمشیر پاره پاره بود افراد زیادی به قصد حمله با حضرت مواجه شدند ، ولی هنگامی که حال او را مشاهده می کردند بر می گشتند . هیچ کس نمی خواست گناه کشتن فرزند پیامبر را به عهده بگیرد ، مدت زیادی همچنان جنگ را کد ماند عاقبت شمر به افراش نعره زد : منتظر چه هستید بکشید او را .

گروهی از ناجوانمردان دور او را گرفتند .

امام (ع) بر زمین افتاد ، بر خاست و تیری را که در گلوی شریفش نشسته بود بیرون کشید ((سنان)) دوباره آمد با نیزه ، چنان جسم شریفش را آزد که حضرتش در خاک غلطید .

خطیب خوارزم روایت می کند که فرزند رسول خدا (ص) روی زمین افتاده بود شمر و سنان بالای سرش آمدند ، حضرت از تشنگی زبانش را در دهان می چرخاند شمر با لگد بر سینه مبارکش

کوید و گفت : ای پسر ابو تراب مگر تو نمی گویی پدرت ساقی کوثر است و به هر کس دوست دارد از آب کوثر بدهد صبر کن تا بلدست او سیراب شوی . آنگاه به سنان گفت : سرش را جدا کن

سنان امتناع کرد و گفت : نمی خواهم در قیامت پیامبر خصم من باشد . شمر خشمگین شد بر سینه مبارک امام نشست دست به خنجر برد حضرت لبخندی زد فرمود : نمی دانی من کیستم که مرا

می کشی؟

گفت : به خوبی می شناسمت ، مادرت فاطمه زهراست ، پدرت علی مرتضی است و جدت محمد مصطفی ، ولی بی باکانه تو را می کشم آنگاه شمشیر کشید و جسم شریف حضرت را زیر

ضربات شمشیر گرفت و در نهایت سر مبارکش را جدا کرد .

چون حسین بن علی (ع) به فیض شهادت نائل آمد ، عده ای از نا مردمان بر گرد پیکر پاکش جمع شدند و سلاح و لباسش را بین خود قسمت کردند . آنگاه لشکر به خیمه های حرم یورش

برد و تمام اموال اهل حرم را به تاراج برد ، حتی چادر های زنان را از سرشان برداشت .

مردی را دیدند که زینب آلات فاطمه دختر امام حسین (ع) را از او می گیرد و در همان حال گریه می کند فاطمه رو به او کرد و فرمود: چرا گریه می کنی؟

گفت: دختر رسول خدا غارت می کنم و می خواهی گریه نکنم؟

فرمود: حال که چنین است دست از این کار بدار.

گفت: هر اسم از آن است که اگر من غارت نکنم دیگری این کار را خواهد کرد.

فضیلت زیارت امام حسین (ع)

ابو عماره گوید: ((روزی به حضور امام ششم صادق آل محمد (ع) رسیدم، فرمود اشعاری در

سوگواری حسین برای ما بخوان، وقتی شروع به خواندن نمودم صدای گریه حضرت بر خاست

، من می خواندم و آن عزیز می گریست، چندان که صدای گریه از خانه بر خاست. بعد از آن که

اشعار را تمام کردم، امام (ع) در فضیلت و ثواب مرثیه و گریاندن مردم بر امام حسین (ع) مطالبی

بیان فرمود و نیز از آن جناب است که فرمود: ((گریستن و بی تابی کردن در هیچ مصیبتی

شایسته نیست مگر در مصیبت حسین بن علی که ثواب و جزایی گرانمایه دارد.))

باقرالعلوم، امام پنجم (ع) به محمد بن مسلم که یکی از اصحاب بزرگ او است فرمود:

((به شیعیان ما یگویند که به زیارت مرقد حسین بروند زیرا بر هر شخص با ایمانی که به امامت

ما معترف است، زیارت قبر ابا عبد الله لازم می باشد.))

امام صادق (ع) می فرماید:

((همانا زیارت حسین (ع) از هر عمل پسندیده ای ارزش و فضیلتش بیشتر است.))

جمله امام صادق (ع) فرمود:

((زیارت (قبر) امام حسین (ع) بر هر کسی که معتقد به امامت او از جانب خداست واجب

می باشد.)) و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((کسی که بعد از شهادت حسین

(علیه السلام) مرقد او را زیارت کند، بهشت از برای اوست.))

نمونه ای از سخنان گهربار امام حسین (ع)

غافلگیر کردن بنده از جانب خداوند به این شکل است که به او نعمت فراوان دهد و توفیق شکرگزاری را از او بگیرد .

گروهی خدا را از روی میل و زغبت (به بهشت) عبادت می کنند که این عبادت تاجران است و گروهی خدا را از روی ترس (از دوزخ) میپرستند و این عبادت بندگان است و گروهی خدا را از روی شکر و (شایستگی پرستش) عبادت می کنند و این عبادت آزادگان است که بهترین عبادت است . بخیل کسی است که به سلام کردن بخل ورزد . بر حذر باشید از ستم کردن به کسی که یاوری جز خداوند عز و جل ندارد .

هر یک از دو نفری که میان آنها نزاعی واقع شود و یکی از آن دو رضایت دیگری را بجوید ، سبقت گیرنده ، اهل بهشت خواهد بود .

سلام کردن هفتاد حسته دارد ، شصت و نه حسنه از آن سلام کننده و یکی از آن جواب دهنده است . هر کس رضای خدا را به غضب مردم بجوید ، خدا او را از کارهای مردم کفایت می کند ، و هر کس خشنودی مردم را به غضب خدا بجوید ، خدا او را به مردم واگذارد .

بدانید که دنیا شیرینی و تلخی اش رؤیایی بیش نیست ، و آگاهی و بیداری واقعی در آخرت است . چیزی به زیانتان نیاورید که از ارزش شما بکاهد .

مرگ در راه عزت جز زندگی جاوید ، و زندگی با ذلت جز مرگ بی حیات نیست .

خواسته های مردم از شما از نعمت های پروردگار است . بنابراین از آنها ملول و ناراحت نشوید .

بر حذر باشید و بترسید از ستم کردن به کسی که یاوری جز خداوند عز و جل ندارد .

هر کسی کاری را از راه گناه دنبال کند آن چه آرزو دارد از دست می دهد و از آنچه می ترسد به آن گرفتار می گردد .